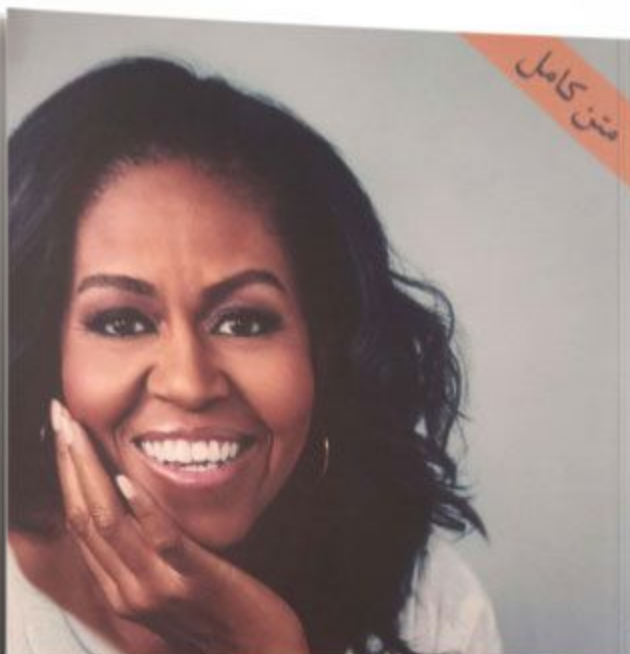


متن کامل



شدن

جیب نصحتم



میشل اوباما

دکتر علی سلامی



ketabTala

شدن

میشل او باما

ترجمه
دکتر علی سلامی

ویراستار
مهدي سجودي مقدم



اوباما، میشل، ۱۹۶۴ - م. Obama, Michelle
شدن/میشل اوباما : ترجمه علی سلامی ؛ ویراستار مهدی سجودی-مقدم.
تهران: مهراندیش، ۱۳۹۷.
۵۷۰ ص. - مصور.

۹۷۸-۶۰۰-۶۳۹۵-۷۱-۵

Becoming.c2018.

۹۱۲۵۵۹۱۶۰۲

۱۳۷/۱۳۲-۱۲ ۵۴۸۱۹۳



در این کتاب از «نشانه درنگ» که با علامت «» مشخص می‌شود، استفاده شده است. «نشانه درنگ» نویسه مناسبی است که به‌جای ویرگول نابجا می‌نشیند و بسیاری از دشواری‌های خواندن درست متن فارسی را نیز برطرف می‌کند.



چاپ اول، بهمن ۱۳۹۷

شدن

• میشل اوباما •

• ترجمه دکتر علی سلامی •

• ویراستار: مهدی سجودی مقدم •

• صفحه‌آرایی: مهراندیش • چاپ: شصتم، تهران، ۱۴۰۰ •

• چاپ: قشقایی ۵۰۰ نسخه •

• ۱۷۰ ۰۰۰ تومان، مهراندیش | شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۹۵-۷۱-۵



مهر اندیش

هرگونه خلاصه‌نویسی، تکثیر و یا تولید مجدد این کتاب، به‌صورت کامل و یا بخشی از آن، اعم از چاپ، کیس، فایل صوتی یا الکترونیکی بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و موجب پیگرد قانونی است.

انتشارات مهراندیش

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، پایین‌تر از خیابان وحید نظری، کوچه

غلامرضا قدیری، شماره ۲۳.

۰۹۱۲۵۵۹۱۶۰۲

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۹۳۶۵

www.mehrandishbooks.com

mehrandishnashr@gmail.com

@mehrandishbook

@mehrandishbooks



فهرست

۷.....	مقدمه
۱۳.....	من شدن
۱۵.....	فصل ۱
۳۳.....	فصل ۲
۵۰.....	فصل ۳
۶۳.....	فصل ۴
۷۵.....	فصل ۵
۹۳.....	فصل ۶
۱۱۱.....	فصل ۷
۱۲۲.....	فصل ۸
۱۳۹.....	ما شدن
۱۴۱.....	فصل ۹
۱۶۵.....	فصل ۱۰
۱۸۱.....	فصل ۱۱
۲۰۳.....	فصل ۱۲
۲۱۶.....	فصل ۱۳
۲۳۴.....	فصل ۱۴
۲۵۳.....	فصل ۱۵

۲۷۵	فصل ۱۶
۳۰۰	فصل ۱۷
۳۲۷	فصل ۱۸
۳۳۷	بیشتر شدن
۳۳۸	فصل ۱۹
۳۶۲	فصل ۲۰
۳۸۴	فصل ۲۱
۴۰۵	فصل ۲۲
۴۳۵	فصل ۲۳
۴۶۴	فصل ۲۴
۴۹۹	پسگفتار
۵۰۵	فهرست اسامی، مکان‌ها و موضوعات
۵۱۹	تصاویر

درباره کتاب

شمن روایتی از زندگی شخصی خانم اوپاما، همسر اولین رئیس جمهور سیاه پوست آمریکا، قبل و بعد از ورود به کاخ سفید است. میشل اوپاما در این کتاب با استفاده از شیوه‌های روایی و صمیمانه خواننده را به دنیای خود دعوت می‌کند و تجربیاتی را شرح می‌دهد که سازنده شخصیت او بوده است: از دوران کودکی، در منطقه‌ای فقیرنشین در شیکاگو تا زمانی که بانوی اول آمریکا گردید. این کتاب سرگذشت زنی است که قدم به قدم با دشواری‌ها و موانع زندگی روبه‌رو می‌شود و با تلاش، صبوری، تدبیر و ایستادگی چشم به آینده‌ای روشن‌تر می‌دوزد و تسلیم بن‌بست‌های طبیعی، اجتماعی و نژادی نمی‌گردد. شمن در نخستین ماه انتشار به رکورد بیش از سه میلیون نسخه فروش رسید و عنوان پرفروش‌ترین کتاب سال آمریکا را نصیب خود کرد.

درباره نویسنده

میسل رابینسون اوپاما، متولد ۱۹۶۴ در شیکاگو، وکیل، فعال اجتماعی، نویسنده و نخستین بانوی اول آمریکایی - آفریقایی در تاریخ ایالات متحده آمریکا است. میسل اوپاما دانش‌آموخته دانشگاه پرینستون و دارای دکترای حقوق از دانشگاه هاروارد است.

درباره مترجم

دکتر علی سلامی نویسنده، مترجم و استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه تهران است. او نویسنده کتاب شکسپیر و خواننده (شیکاگو ۲۰۱۳)، شیوه‌های ترجمه اشعار حافظ (نیویورک ۲۰۱۹)، زنان فراموشی: استعمارگرایی نو و هویت زن در قرن ۲۱ (ایندیانا ۲۰۱۹) و ویراستار دو کتاب شکسپیر بنیادگرا (نیوکاسل ۲۰۱۶) و شکسپیر و فرهنگ (نیوکاسل ۲۰۱۶) است. از آثار ترجمه‌شده او به زبان فارسی می‌توان از مرید معمار و ۱۰ دقیقه و ۳۸ ثانیه در این دنیای عجیب (الیف شافاک)، هملت (ویلیام شکسپیر)، مکبث (ویلیام شکسپیر)، شاه لیر (ویلیام شکسپیر)، یک وفاداری بالاتر (جیمز کوسمی)، آتش و خشم (مایکل وولف)، وحشت، ترامپ در کاخ سفید (باب وودوارد) و شمن (میسل اوپاما)، نام برد. منتخبی از اشعار فروغ فرخزاد، فریدون مشیری، سیمین بهبهانی، حافظ، خیام و سهراب سپهری به زبان انگلیسی در شش مجلد از سلامی منتشر شده است. ترجمه سلامی از قرآن کریم به زبان انگلیسی در سال ۲۰۱۶ در آریزونای آمریکا منتشر شد. یولیسیز شاهکار جیمز جویس و اولین کتاب از صد رمان برتر مادرن لایبرری توسط علی سلامی در دست انتشار است.



به عشق‌های زندگی من

مقدمه

مارس ۲۰۱۷

وقتی بچه بودم، آرزوهایم ساده بودند. دلم می‌خواست یک سگ داشته باشم. دلم می‌خواست خانه‌ای داشته باشم که داخلش پله باشد - دوطبقه برای یک خانواده. به دلیلی نامشخص دلم می‌خواست به‌جای یک اتومبیل بیوک^۱ دودر که باعث شادی و مباحث پدرم بود، یک استیشن واگن چهاردر داشته باشم. عادت داشتم به همه بگویم وقتی بزرگ شدم، دلم می‌خواهد پزشک اطفال شوم. چرا؟ چون عاشق این بودم که دوروبر بچه‌های کوچک باشم و فوراً متوجه شدم که بزرگ‌ترها از شنیدن این پاسخ خوشحال می‌شوند. آه، یک پزشک! چه انتخاب خوبی! در آن روزها مویم را دم‌اسبی درست می‌کردم و برای برادر بزرگ‌ترم رئیس‌بازی در می‌آوردم و تمام تلاشم را می‌کردم تا در مدرسه نمره الف بگیرم. خیلی بلندپرواز بودم، اما دقیقاً نمی‌دانستم چه هدفی را در زندگی دنبال می‌کنم. حالا فکر می‌کنم این یکی از سؤالات بیپرده‌ای است که بزرگ‌ترها از بچه‌ها می‌پرسند: وقتی بزرگ شدی می‌خواهی چه کاره بشی؟ انگار بزرگ شدن محدودیت زمانی دارد. انگار در یک برهه از زمان در زندگی‌ات برای خودت کسی می‌شوی و کار تمام است.

تا حالا در زندگی‌ام وکیل بوده‌ام. معاون یک بیمارستان بوده‌ام و مدیر یک سازمان غیرانتفاعی که به جوانان کمک می‌کند تا شغل درست و حسابی برای

خود دست و پا کنند. در یک دانشکده حسابی که عمدتاً دانشجوی سفیدپوست می‌پذیرفت، دانشجو بودم. در هر اتاقی که فکرش را کنید، فقط یک زن بودم، یک زن سیاه‌پوست آمریکایی. عروس بودم، زنی که تازه مادر شده و بسیار مضطرب بود، دختری که غم و غصه تاروپودش را از هم گسیخته بود؛ و نا همین چند وقت پیش بانوی اول ایالات متحده آمریکا بودم. شغلی که عملاً شغل نیست، اما امتیازی فوق‌العاده و غیرقابل تصور در اختیار من گذاشت. گاهی مرا به چالش کشید و تحقیر کرد، گاهی مرا بالا برد و به پایین انداخت. کم‌کم دارم متوجه می‌شوم طی چند سال گذشته چه اتفاقی افتاد. از زمانی که در سال ۲۰۰۶ شوهرم برای اولین بار درباره شرکت در انتخابات ریاست جمهوری صحبت کرد تا صبح سرد زمستان امسال که همراه میلانیا ترامپ^۱ سوار لیموزین شدم و همراه او برای شرکت در مراسم تحلیف شوهرش شرکت کردم. عجب سفری بود.

وقتی بانوی اول هستی، آمریکا بدترین و بهترین حالت‌هایش را به تو نشان می‌دهد. به خانه‌های شخصی کسانی رفته‌ام که کمک مالی جمع می‌کنند، خانه‌هایی که بیشتر به موزه‌های هنری شباهت دارند، خانه‌هایی که در آن حمام‌ها از جواهر ساخته شده‌اند. خانواده‌هایی را دیده‌ام که داروندار خود را در تندباد کاترینا^۲ از دست داده بودند، اشک می‌ریختند و خدا را شکر می‌کردند که تنها یک اجاق و یخچال سالم برایشان باقی مانده بود. با مردمی برخورد کرده‌ام که سطحی‌نگر و دورو بودند و کسان دیگری مثل معلم‌ها و همسران افسران و بسیاری کسان دیگر که روحشان چنان ژرف و نیرومند بود که مرا به حیرت می‌انداخت؛ و با کودکانی برخورد کرده‌ام. کودکان بسیاری در سراسر جهان. که مرا می‌خندانند، وجودم را از امید سرشار می‌کنند و خوشبختانه وقتی در خاک و خُلی یک باغ به دنبال چیزی می‌گردیم، می‌توانند مقام مرا فراموش کنند.

از زمانی که برخلاف میلم وارد زندگی اجتماعی شده‌ام، مرا یا به‌عنوان

قدرتمندترین زن جهان تحسین کرده‌اند و یا به‌عنوان یک «زن سیاه‌پوست خشمگین» مورد تحقیر قرار داده‌اند. همیشه دلم می‌خواست از این عیب‌جویان پیرسم کلام بخش از این عبارت بیش از همه برایشان مهم است: «خشمگین» یا «سیاه» یا «زن»؟ برای گرفتن عکس با کسانی لبخند می‌زدم که شوهرم را در تلویزیون ملی با وحشتناک‌ترین القاب خطاب می‌کردند و با این حال یک عکس یادگاری برای شومینه خود می‌خواستند. در مورد کثیف‌ترین بخش‌های فضای مجازی شنیده‌ام که همه چیز مرا زیر سؤال می‌برند تا این حد که من مرد هستم یا زن. یکی از نمایندگان فعلی کنگره باسن مرا مسخره کرده است. رنجیده‌خاطر شدم. خشمگین شدم؛ اما بیش از همه، سعی کردم بخندم و به روی خودم نیاورم.

چیزهای زیادی هست که درباره آمریکا نمی‌دانم، درباره زندگی، درباره اینکه آینده آبستن چه حوادثی خواهد بود؛ اما خودم را خوب می‌شناسم. پدرم، فریزر، به من آموخت سخت کار کنم، همیشه بخندم، و سر قولم بمانم. مادرم، ماریان، به من نشان داد چگونه برای خودم فکر کنم و نظر خودم را بیان کنم. در آپارتمان محقرمان، در بخش جنوبی شیکاگو، آن‌ها باهم به من کمک کردند ارزش سرگذشت خودمان، سرگذشت خودم و سرگذشت بزرگ‌تر کشورم را ببینم. حتی وقتی زیبا یا کامل نیست. حتی وقتی بیش از آنچه بخواهی، واقعی است. سرگذشت تو چیزی است که داری و برای همیشه خواهی داشت. چیزی است برای داشتن.

هشت سال در کاخ سفید زندگی کردم، محلی با پله‌های فراوان، آن قدر زیاد که نمی‌توانی آن‌ها را بشماری. علاوه بر آسانسورهای زیاد، یک محل بازی بولینگ و یک گل‌آرایی داخل کاخ. در رختخوابی می‌خوابیدم که با پارچه ایتالیایی تزیین شده بود. غذایمان را تیمی از سرآشپزهای تراز اول جهان مهیا می‌ساختند و پیشخدمت‌هایی حرفه‌ای، که از افراد رستوران‌ها و هتل‌های پنج‌ستاره زبده‌تر بودند، آن را سرو می‌کردند. مأموران مخفی پلیس، مجهز به گوشی‌های شنود و اسلحه و

چهره‌های کاملاً سرد و بی‌روح، بیرون در اتاق ما می‌ایستادند و نهایت تلاش خود را می‌کردند که از زندگی خصوصی و خانوادگی ما بیرون بمانند. بالاخره به آن عادت کردیم، به شکوه و عظمت خانه جدیدمان و همچنین به حضور آرام و دانمی دیگران. کاخ سفید جایی است که دو دختر ما در راهروها توپ‌بازی می‌کردند. و در چمن جنوبی از درختان بالا می‌رفتند. در اینجا باراک تا دیر وقت بیدار می‌ماند و گزارش‌های اطلاعاتی و دست‌نویس‌های سخنرانی‌ها را در اتاق تریتی بررسی می‌کرد و سانی، یکی از سگ‌های ما، گاهی در آنجا، روی فرش، خودش را خلاص می‌کرد. من روی بالکن ترومن می‌ایستادم و گردشگرانی را نظاره می‌کردم که از خود عکس سلفی می‌گرفتند و از لای حصار آهنی به داخل سرک می‌کشیدند. و سعی می‌کردند حدس بزنند داخل کاخ سفید چه خبر است. روزها می‌شد که این واقعیت مرا خفه می‌کرد که پنجره‌های اتاق‌هایمان باید به دلایل امنیتی بسته نگه داشته می‌شد، و اینکه نمی‌توانستم هوایی تازه تنفس کنم بی‌آنکه قشقرقی به پا شود. گاهی می‌شد که از دیدن گل‌های ماگنولیا که بیرون شکوفه داده بودند، به حیرت می‌افتادم و همین‌طور از هیاهوی فعالیت دولتی و شکوه یک استقبال نظامی. روزها، هفته‌ها و ماه‌ها بود که سیاست حسی از نفرت در من ایجاد می‌کرد؛ و لحظاتی بود که زیبایی این کشور و مردمانش چنان مرا مبهوت خود می‌ساخت که نفسم در سینه حبس می‌شد. بعد همه چیز تمام شد. حتی اگر پایان این نوع زندگی را پیش‌بینی کنی، حتی وقتی واپسین هفته‌ها سرشار از خداحافظی‌های عاطفی باشد، خود آن روز هنوز گنگ است. دستی روی کتاب مقدس قرار می‌گیرد و سوگند تکرار می‌شود. اسباب و اثاثیه یک رئیس‌جمهور به خارج منتقل می‌شود، درحالی‌که اسباب و اثاثیه رئیس‌جمهور دیگر به داخل منتقل می‌گردد. در عرض چند ساعت کمد‌ها خالی و دوباره پر می‌شوند. درست به همین سادگی، آدم‌های جدید روی بالش‌های جدید می‌خوابند - خالق و خواهی نو و رویاهای نو. وقتی همه چیز به پایان می‌رسد، وقتی برای واپسین بار از در همان معروف‌ترین خانه به بیرون گام برمی‌داری، تازه باید دوباره به هزار شکل مختلف خود را بیایی.

پس اجازه بدهید از همین جا شروع کنیم با اتفاقی که مدتی، نه خیلی وقت پیش، رخ داد. در خانه آجرقرمزی بودم که خانواده‌ام به تازگی به آنجا نقل مکان کرده بودند. خانه جدید ما حدود دو مایل از خانه قدیمی ما فاصله دارد. در محله‌ای خلوت. تازه داریم جا می‌افتیم. در اتاق نشیمن اسباب‌و اثاثیه ما طوری چیده شده که در کاخ سفید چیده شده بود. در همه جای خانه یادگارهایی وجود دارد که به ما یادآوری می‌کند همه این اتفاقات واقعی بوده است. عکس‌های خانوادگی در کمپ دیوید، ظروف سفالی دست‌ساز که دانشجویان بومی آمریکایی به من هدیه دادند و کتابی که نلسون ماندلا برایم امضا کرده است. آنچه در مورد این شب عجیب به نظر می‌رسید این بود که همه رفته بودند. باراک در سفر بود. ساشا با دوستانش بیرون بود. مالیا در نیویورک کار و زندگی می‌کند و آخرین سال بین دبیرستان و رفتن به دانشگاه را می‌گذراند. فقط من بودم، دو سگ، و یک خانه خموش و خالی که در طی هشت سال گذشته شبیه آن را ندیده بودم.

گرسنه بودم. از اتاق خوابم خارج شدم و از پله‌ها پایین رفتم و سگ‌ها پشت سر من راه افتادند. در آشپزخانه در یخچال را باز کردم. یک لقمه نان گیر آوردم، دو تکه از آن را کندم و در تُستر گذاشتم. در کابینت را باز کردم و یک بشقاب بیرون آوردم. می‌دانم گفتنش عجیب است، اما برداشتن بشقاب از روی قفسه آشپزخانه، بی آنکه اول کسی اصرار کند که آن را برایم بردارد، و اینکه تک‌وتنها بایستم و منتظر بمانم که نان در تُستر برشته شود، این احساس را در من بیدار می‌کرد که به همان زندگی که از آن آمده بودم، برگشته‌ام. یا شاید هم این زندگی جدید من است که خود را این‌گونه اعلام می‌کند.

سر آخر، فقط نان تُست درست نکردم؛ تست پنیری درست کردم و بین آن پنیر چدار گذاشتم. بعد بشقابم را به حیاط خلوت بردم. فقط رفتم. پاهایم برهنه بود و یک شلوارک به پا داشتم. بالاخره سرمای زمستان بساطش را جمع کرده بود. گل‌های زعفران کم‌کم در امتداد دیوار پستی از بسترشان بیرون زده بودند. هوا بوی بهار می‌داد. روی پله‌های ایوان نشستم و گرمای آفتاب را احساس کردم که هنوز

Becoming Michelle Obama

Translated into Persian by
Ali Salami, Ph.D.



میشل رابینسون اوباما، متولد ۱۹۶۴ در شیکاگو، وکیل، فعال اجتماعی، نویسنده و نخستین بانوی اول آمریکایی - آفریقایی در تاریخ ایالات متحده آمریکا است. میشل اوباما دانش آموخته دانشگاه پرینستون و دارای دکترای حقوق از دانشگاه هاروارد است. «شن» روایتی از زندگی شخصی خانم اوباما، همسر اولین رئیس جمهور سیاه پوست آمریکا، قبل و بعد از ورود به کاخ سفید است. میشل اوباما در این کتاب با استفاده از شیوه های روایی و صمیمانه خواننده را به دلایلی طود دعوت می کند و تجربیاتش را شرح می دهد که سازنده شخصیت او بوده است؛ از دوران کودکی در منطقه ای فقیرنشین در شیکاگو تا زمانی که بانوی اول آمریکا گردید. این کتاب سرگذشت زنی است که قدم به قدم با دشواری ها و موانع زندگی روبه رو می شود و با تلاش، صبوری، تدبیر و ایستادگی چشم به آینده ای روشن تر می نهد و تسلیم بر نیست های طبیعی، اجتماعی و نژادی نمی گردد.

«شن» در نخستین ماه انتشار به زکورد بیش از سه میلیون نسخه فروش رسید و عنوان پرفروش ترین کتاب سال آمریکا را نصیب خود کرد.

باگر تنها یک چیز در زندگی آموخته باشیم، قدرت استفاده از کلام است. نهایت تلاش را کردیم که حقیقت را بگویم و مسائل را مطرح کنیم که دیگران عموماً آن ها را نادیده می گیرند.



9 786005 395715

تاریخ و میانس ۱۸